### چكيده

«مرور زمان حدى و تعزيرى» عبارت است از اين كه پس از گذشت مدتى از وقوع جرم، تعقيب كيفرى يا صدور حكم مجازات و يا اجراى آن صورت نخواهد گرفت. مرور زمان در اكثر سيستمهاى داورى كشورهاى جهان پذيرفته شده است. در ايران تا سال 1357 در كليه جرايم به استناد مواد 49 تا 53 قانون مجازات عمومى مرور زمان اعمال مى‏شد؛ اما پس از پيروزى انقلاب اسلامى مرور زمان به دليل مخالفت با شرع از نظام جزايى حذف گرديد. لكن به تدريج با توجه به مشكلات اجرائى و قضائى در برخى از موارد مورد تأييد قرار گرفت كه در اين مورد مى‏توان به مواد 173 تا 175 قانون آئين دادرسى كيفرى سال 1378 اشاره نمود.

در فقه عامه مجازاتهاى تعزيرى بطور اجماعى مشمول مرور زمان در حق اللّه و حقوق عمومى مى‏شود. لكن در فقه شيعه اين مسأله سابقه‏اى ندارد و نظر صريحى در اين باره اظهار نشده است؛ اما با توجه به اصل كلى حاكم در فقه شيعه مى‏توان مرور زمان را پذيرفت.

در اين مقاله ابتدا به تبيين نظريه مذاهب مشهور اسلام درباره مرور زمان در مجازاتهاى حدى و تعزيرى پرداخته شده است. سپس امكان پذيرش مرور زمان حدى و تعزيرى از ديدگاه اسلامى تجزيه و تحليل شده است.

واژگان كليدى: مرور زمان - حدود - تعزيرات - سقوط مجازات

### سابقه تاريخى مرور زمان

گرچه از نظر تاريخى زمان دقيق تأسيس قاعده مرور زمان، در علم حقوق معلوم نيست؛ ولى عده‏اى زمان تحقق آن را قبل از به وجود آمدن حقوق رومى مى‏دانند[الامين، 211 [در عين حال، اكثر حقوقدانان بر اين باورند كه نخستين نظام حقوقى كه مرور زمان در آن به رسميت شناخته شده، حقوق روم است اين اصل از قوانين سولون (Solon) مقنن رومى و از قوانين الواح دوازده گانه (450-449 ق.م) بوده كه بوسيله دسومبر (Decemvirs) كه ده نفر از قضات برجسته آن كشور بودند و مأموريت مخصوص در جمع‏آورى قوانين داشتند اقتباس شده است.[سرمدى، 24]

اولين قانون رومى كه مرور زمان را مورد قبول قرار داده است، قانون ژوليا (Julia) مى‏باشد كه مدت مرور زمان را در مورد بزه زنا، پنج سال پيش بينى نموده، و سپرى شدن مدت مزبور را پاك كننده و مطهر عنوان نموده است.[واعظى، 7]

اين قاعده حقوقى در آن دوره به كلمه «اوزوكاپيون» (Usucapion) به معناى تصرفات مادى، اطلاق مى‏شد. امپراطورهاى قبل از ژوستى - نين، اين رويه را تجويز نموده و فرق بين اوزوكاپيون و مرور زمان هم در آن موقع اين بود كه اولى به مالكيت حقوق مدنى و دومى به مالكيت فطرى و طبيعى اطلاق مى‏شد. ولى ژوستى ـ نين كليه اين مشخصات را رد نمود و تمام خصوصيات اوزو كاپيون به مرور زمان انتقال يافت، به موجب قوانين ژوستى نين مدت مرور زمان سى يا چهل سال بود.[پاشا، 188]

مرور زمان از حقوق رومى وارد حقوق فرانسه شد و از حقوق آن كشور وارد حقوق اكثر كشورهاى جهان (از جمله ايران) گرديد.[گارو، 27:654] گرچه در تاريخ قديم ايران نيز، مرور زمان، در زمان مغول به رسميت شناخته شده بود[پاشا، 189] و تحت عنوان يرليغ غازانى چنين آمده است (حجتهاى كهنه را پيش طاس حاضر گرداند و در آنجا اندازد و بشويد... و حجتهاى كهنه كه تاريخ آن بيش از سى سال باشد به موجب حكم يرليغى... مسموع ندارد.[پاشا، 396]

در حقوق اسلامى، درباره وجود قاعده‏اى با عنوان مرور زمان، دو نظريه كاملاً متفاوت وجود دارد. عده‏اى بر اين باورند كه مرور زمان در حقوق اسلامى نفيا و اثباتا سابقه‏اى ندارد[شفايى، 212] و اثرى از اين قاعده در متون اصيل اسلامى يافت نمى‏شود.

ولى با مراجعه به متون اسلامى اعم از متون فقهى شيعه و اهل سنت بر هر پژوهشگرى، آشكار مى‏شود كه مرور زمان در حقوق اسلام سابقه‏اى بس طولانى دارد فقهاى، شيعه در كتابهاى گران‏سنگى از قبيل: خلاف، مبسوط، معتبر، شرائع الاسلام، قواعد الاحكام، جواهر الكلام، مجمع الفائده و البرهان و... آن را تحت عنوان، تقادم، مطرح نموده و حكم فقهى آن را بيان داشته‏اند.

علماى مذاهب مختلف اهل سنت نيز، در اين باره آراء گوناگونى اظهار نموده‏اند. در اين زمينه مى‏توان به كتبى از قبيل؛ فتح القدير، بدائع الصنائع، مبسوط سرخسى و... اشاره نمود. در مذهب حنفى مرور زمان در امور كيفرى به شكل نسبتا مفصلى مورد كنكاش قرار گرفته كه در صفحات بعدى، آراء هر يك از مذاهب اسلامى مورد بحث قرار مى‏گيرد.

در ايران نيز اين قاعده حقوقى در قوانين كيفرى و مدنى مورد توجه قرار گرفته بود. و در مواد 51و52 قانون مجازات عمومى، سال 1304 و مواد 49 تا 53 قانون مجازات عمومى اصلاحى، سال 52 و در شق چهارم، ماده 8 اصول محاكمات جزايى، سال 1318، مرور زمان در جرايم شناخته شده بود.

پس از پيروزى انقلاب اسلامى ايران، يكى از مسائل كيفرى كه به شدت در موضع تغيير و حذف قرار گرفت، مسأله مرور زمان بود. سرانجام اين نهاد كيفرى توسط شوراى نگهبان خلاف شرع تشخيص داده شد و بطور كلى حذف گرديد.

فقهاى شوراى نگهبان در تاريخ 1/6/1361 در مورد مواد قانونى مربوط به مرور زمان كيفرى در قانون مجازات عمومى و ماده 1041 قانون مدنى چنين اظهار عقيده نمودند.

بسم اللّه الرحمن الرحيم

شوراى عالى محترم قضائى

عطف به نامه شماره 26533/1 مورخ 18/9/1360 پيرو نامه شماره 4059 مورخ 15/11/1360 دائر بر ابطال مواد متعددى از قانون مجازات عمومى، اينك مواد ديگرى از قانون مجازات عمومى و قانون مدنى را كه در جلسه فقهاى شوراى نگهبان مورخ 1/6/1361 مطرح و مورد بحث قرار گرفته و با اكثريت آراء فقهاء و شورا طبق اصل چهارم قانون اساسى مخالف موازين شرع شناخته و ذيلاً به اطلاع مى‏رساند:

مواد 49-50-51-52-53 قانون مجازت عمومى و ماده 1041 قانون مدنى بديهى است با توجه به او امر موكد رهبر معظم انقلاب امام خمينى مدظله العالى و بر حسب اصل چهارم قانون اساسى بررسى فقهاء شوراى نگهبان ادامه خواهد يافت.

دبير شوراى نگهبان - لطف اللّه صافى [مهرپور، 183]

با اظهار نظر فوق اظهاراتى مشابه آن از سوى شوراى نگهبان مسأله مرور زمان در هاله‏اى از ابهام فرو رفت و عملاً تا مدتى مورد غفلت واقع شد، امّا مقنن در پاره‏اى از قوانين بطور تلويحى و در پاره‏اى ديگر بطور صريح مرور زمان را در برخى از مجازاتها پذيرفت كه به عنوان نمونه مى‏توان مرور زمان دعواى كيفرى ناشى از چك و مرور زمان در مجازاتهاى بازدارنده را بيان نمود.

با توجه به مقدمه مذكور و اين كه اساسا مشروعيت مرور زمان كيفرى در ميان صاحب نظران محل بحث و گفتگو است و در عين حال بحثى دقيق و علمى از ديدگاه شرع در اين باره ارائه نشده است، ضرورت دارد كه مسأله مرور زمان از ديدگاه حقوق اسلامى مورد كنكاش قرار گيرد و از نظر فقهى مورد تجزيه و تحليل واقع شود. در اين نوشتار ابتدا تعريف و انواع مرور زمان را بيان و سپس ديدگاه هر يك از مذاهب مشهور فقهى را بررسى مى‏كنيم.

### تعريف و انواع مرور زمان كيفرى

#### الف: تعريف:

در حقوق فرانسه به مرور زمان پرسكو يپسيون (Presription) گفته مى‏شود، كه معناى لغوى آن سرلوحه است معادل عربى آن تقادم و معادل انگليسى آن لى‏مى‏تيشن (Limitation) به معناى تحديد است و در زبان آلمانى به اين قاعده فريه-رونك (Verjabrung) گفته مى‏شود كه معناى لغوى آن، ريشه دواندن و مزمن شدن است.

در قوانين، مرور زمان كيفرى تعريف نشده است؛ اما حقوقدانان تعريف‏هاى گوناگون از آن نموده‏اند. برخى مرور زمان كيفرى را اين گونه تعريف كرده‏اند. مرور زمان صفتى،عارض بر حق مجازات به خاطر گذشت زمان است، كه لازمه آن منع از ادامه دعوى يا اجراى مجازات است.[نبراوى، 295] برخى ديگر در تعريف آن گفته‏اند: «مرور زمان كيفرى عبارت است از گذشتن مدتى كه به موجب قانون پس از انقضاى آن مدت تعقيب جرم يا اجراى احكام قطعى كيفرى موقوف مى‏شود.» به بيان ديگر هر گاه رسيدگى به جرم يا اجراى حكم قطعى كيفرى مدت معينى به تعويق افتد، ديگر به آن جرم رسيدگى نشده و حكم قطعى به اجرا گذاشته نمى‏شود. در اين صورت مى‏گويند جرم مشمول مرور زمان شده است.»[آخوندى، 246]

به نظر نگارنده مرور زمان كيفرى عبارت است از: (سپرى شدن مدت زمانى كه قانونا پس از آن تعقيب يا صدور حكم يا اجراى مجازات ممنوع است.)

#### ب: انواع مرور زمان كيفرى

با توجه به تعريف ارائه شده مرور زمان كيفرى به سه نوع تقسيم مى‏شود.

1ـ مرور زمان تعقيب: مرور زمان تعقيب به مرحله قبل از شكايت و رسيدگى مربوط مى‏شود. يعنى از تاريخ وقوع جرم تا انقضاى مهلت قانونى كه مرور زمان حاصل مى‏شود. تعقيبى صورت نگيرد. در همين زمينه ماده 173 قانون آيين دادرسى كيفرى دادگاههاى عمومى و انقلاب سال 1378 مقرر مى‏دارد: در جرائمى كه مجازات قانونى آن از نوع مجازات بازدارنده يا اقدامات تأمينى و تربيتى است از تاريخ وقوع جرم تا انقضاى مواعد مشروحه، ذيل تقاضاى تعقيب نشده باشد....

به عنوان مثال، مجازات استفاده غير مجاز از آب، برق، تلفن و گاز طبق ماده 660 قانون مجازات حداكثر تا سه سال حبس است. حال اگر كسى امروز متهم شود كه پنج سال قبل حق انشعاب موارد فوق را نپرداخته، چون از تاريخ وقوع جرم پنج سال گذشته است، موضوع مشمول مرور زمان مى‏شود و بايد نسبت به پرونده، به دليل مرور زمان قرار موقوفى تعقيب صادر گردد.

2ـ مرور زمان صدور حكم: اگر از تاريخ نخستين اقدام تعقيبى، تا انقضاء مهلت زمانى كه براى مرور زمان لازم است، درباره موضوع، حكمى صادر نشود. پس از انقضاى مهلت قانونى موضوع مشمول مرور زمان خواهدشد. بنابراين قسمتى از ماده 173 ق.آ.د.ك.د.ع و انقلاب ناظر به اين نوع از مرور زمان بوده و در اين باره مقرر مى‏دارد. «... و يا از تاريخ اولين اقدام تعقيبى تا انقضاء مواعد مذكوره به صدور حكم منتهى نشده باشد تعقيب موقوف خواهد شد....»

3ـ مرور زمان اجراى حكم:در صورتى كه از تاريخ قطعى شدن حكم، تا انقضاى مهلت مقرر قانونى كه براى مرور زمان لازم است، حكم اجرا نشده باشد در اين صورت اجراى حكم متوقف مى‏شود. بر اساس قاعده مرور زمان، تمام احكام كيفرى از نوع مجازاتهاى بازدارنده كه مدت قانونى از قطعى شدن آنها گذشته باشد، و به هر دليلى حكم اجرا نشده باشد، ديگر قابل اجرا نيست.

مقنن در اين باره در ماده 174 قانون آيين دادرسى دادگاههاى عمومى انقلاب چنين مقرر مى‏نموده:

«در موارد مذكور در ماده قبل هر گاه حكم صادر گرديده و اجرا نشده باشد، پس از انقضاى موارد مقرر در همان ماده از تاريخ قطعى شدن حكم، اجراى آن موقوف مى‏گردد و در هر حال آثار تبعى حكم به قوت خود باقى خواهد ماند.»

### فلسفه و ادله قائلين به مرور زمان

#### الف:نظريه تارد

مطابق اين نظريه شخصيت انسان با گذشت زمان تغيير پيدا مى‏كند. تا رد در كتاب خود به نام فلسفه جزائى مى‏گويد: «امروز من كم يا بيش شخصى كه ديروز يا روز قبل از آن با يك سال يا ده سال پيش بودم، نيستم، زيرا در حول زمان بسيارى از خصوصيات خودم را از دست داده‏ام و شخصيت من فرق كرده است»(133-132) به عقيده اين دانشمند نبايد شخصى را كه مدتى قبل مرتكب جرم شده مجازات كرد. زيرا شخصيت او با گذشت زمان تغيير پيدا كرده است. تارد ـ با توجه به اين مطلب كه شخصيت انسان تحت تأثير تجربيات و گذشت زمان عوض مى‏شود و اين تغييرات شخصيت انسان در دوران كودكى و جوانى آسان‏تر انجام مى‏گيرد ـ عقيده دارد كه براى مرتكبين جرم بايد با توجه به سنّ آنها دو نوع مرور زمان در نظر گرفت و مرور زمان اطفال و جوانان بايد بسيار كوتاهتر از مرور زمان براى بزرگ‏سالان باشد؛ زيرا تعيين مرور زمان يكسان براى اطفال و بزرگ‏سالان مخالف با ملاحظات علمى است.

در اين نظريه مدت مرور زمان بستگى به طبيعت جرم نداشته و ملاك تعيين آن شخصيت افراد مى‏باشد. گارو به نظريه فوق اين ايراد را وارد مى‏داند كه اين توجيه دقيق تغيير شخصيت انسان، موجب خواهد شد كه پس از مدتى اجراى مجازات نيز قطع گردد.(650)

#### ب:نظريه از بين رفتن دلائل جرم

به عقيده طرفداران اين نظريه تعقيب جرمى كه سالهاى متمادى از آن گذشته عادلانه به نظر نمى‏رسد؛ زيرا پس از گذشت چندين سال دلائل جرم از بين مى‏رود و دسترسى به شهود نيز در صورتى كه حتى زنده مانده باشند بسيار مشكل است. و با اين كه شهود، پس از گذشت مدت بسيار طولانى چيز دقيق و مشخصى را به ياد ندارند و براى مجرم نيز مشكل است كه بى گناهى خود را ثابت نمايد. آدلف پرينس عقيده دارد: «اگر جامعه به علت عدم توانايى نتواند متهم را تعقيب كند، امكان دارد پس از گذشت چندين سال از تاريخ ارتكاب جرم نيز نتواند او را تعقيب كند؛ چون دليل جرم از بين رفته، خاطره شهود، ضعيف مى‏گردد و خاطره جرم نيز از بين مى‏رود. در عين حال از فايده تعقيب نيز كاسته مى‏شود و خطر اشتباه قضائى به چشم مى‏خورد.»(967-960)

به نظر گاستن استفانى و ژرژلواسوزنيز در حقيقت دليل خاصى كه تنها براى فلسفه مرور زمان در دعواى عمومى وجود دارد، نظريه از بين رفتن دلائل جرم است به همان نسبت كه زمان بعد از ارتكاب جرم جريان پيدا مى‏كند، دلائل جرم نيز از بين مى‏رود يا حداقل ارزش دلائل از بين مى‏رود و پس از گذشت چند سال از تاريخ ارتكاب جرم كشف آثار و علائم جرم و كشف شهود مشكل خواهد بود؛ زيرا شهودى كه يافت مى‏شوند احتمالاً، خاطره جرم را فراموش كرده‏اند يا خاطره مبهم و گنگى از آن دارند و اعلام جرم پس از گذشت مدتى از تاريخ ارتكاب آن سبب خطر اشتباه قضائى خواهد شد. بنابراين براى اجتناب از اين عمل و براى عادلانه بودن مجازات و در نتيجه نفع اجتماعى بهتر است اعلام دعواى عمومى منع گردد.(128)

#### ج: نظريه ترس از مجازات

عده‏اى از حقوقدانان طرفدار اين نظريه بوده و عقيده دارند كه مجرم در فاصله بين ارتكاب جرم تا شمول مرور زمان همواره در اضطراب و ناراحتى و سرگردانى و محروميت و الم و ترس از مجازات بسر مى‏برد و زندگى مشقت بارى را مى‏گذراند و در صورتى كه بعدا نيز مجازات شود، مانند آن است كه او را دوبار مجازات نمايند و اين بر خلاف عدالت است.(Vitu andre, 169-170; Jacques, 303; Ander Droit 419) بخصوص كه منظور از مجازات، تنبيه و بيدارى و زجر مجرم است و مرور زمان خود براى مجرمين اين هدف و منظور را فراهم مى‏كند.

#### د: نظريه چشم پوشى دادسرا

در اين نظريه فرض آن است كه پس از گذشت مدتى، دادسرا، از تعقيب و اجراى مجازات جرم صرف‏نظر كرده است. بنابراين مطابق اين نظريه تعقيب جرم و مجازات آن پس از مدتى امكان‏پذير نخواهد بود. و در مورد مدعى يا شاكى خصوصى مى‏توان گفت در صورتى كه وى از وقوع جرم اطلاع داشته و بدون هيچ‏گونه مانعى بر اثر اهمال و مسامحه جرم را تعقيب ننموده و يا در صدد اجراى مجازات برنيامده پس مى‏توان گفت كه از حقوق خويش اعراض نموده است.

#### ه: نظريه اصلاح و درمان مجرم

طرفداران اين نظريه عقيده دارند كه مجرم در اثر گذشت زمان از عملش پشيمان شده و اخلاق او اصلاح مى‏گردد و عدم مجازات متهم باعث مى‏شود، متهم به خود فرو رود و رفتار نيك را براى مدتى نصب العين خود سازد تا از تحمل مجازات ايمن گردد.(على‏آبادى، 2:392)

به هر حال از اين منظر با گذشت زمان مجرم نادم گشته و از كرده خود پشيمان مى‏شود و چه بسا در برخى از آنان تغيير جهت حاصل شده و افراد مفيدى براى جامعه شوند. بدين وسيله پس از سپرى شدن مدتى به تناسب اهميت جرم بايد، از تعقيب و مجازات چشم پوشى كرد. زيرا فايده اجتماعى عدم تعقيب و عدم مجازات چنين افرادى بيشتر و عقلانى‏تر از تعقيب و به كيفر رساندن آنان است.

برخى نيز در اين باره چنين اظهار نموده‏اند: «مرور زمان، زمانى مؤثر است كه قرينه بر وجود توبه باشد و اگر مجرم توبه كرد، فلسفه مرور زمان باقى است. از اين رو بايد تمام آثار جرم برداشته شود و به بيانى ديگر، هر جا كه مرور زمان اماريت براى توبه باشد انواع مجازات برداشته مى‏شود»(مرعشى، 2:125)

#### و: نظريه سقوط حق، بر اثر مسامحه و غفلت تشكيلات قضايى

مطابق اين نظريه، اگر جامعه حق مجازاتى را كه دارد، مدت معينى اجرا نكند اين حق را از دست خواهد داد. عيب اين نظريه اين است كه براى متهمى كه به مرور زمان استناد مى‏كند، خطرناك و از عدالت به دور است. زيرا براى متهم مشكل است ثابت كند كه دادسرا، از ارتكاب جرم اطلاع پيدا كرده است.(Vitu Ander, 169-170)

بر اساس اين نظريه، مرور زمان كيفرى، نوعى مجازات بر اهمال كارى تشكيلات قضائى و اين نظريه، به نظريه قرارداد اجتماعى بر مى‏گردد.(نبراوى، 303)

ممكن است منظور از رجوع اين فكر به قرارداد اجتماعى اين باشد كه پس از گذشت مدتى طولانى، حق مجازات دولت كه بر اساس قرارداد اجتماعى به وى اعطاء شده بود، از بين مى‏رود. اين نظريه مانند نظريه چشم پوشى دادسرا با اشكالات غير قابل پاسخى مواجه است.

#### ز: نظريه نسيان

اكثر دانشمندان حقوق جزا طرفدار اين نظريه هستند و بر اين باورند كه با سپرى شدن مدتى از زمان وقوع جرم جامعه آن را به فراموشى سپرده ديگر از آن متأثر نمى‏شود و براى جامعه سودى ندارد كه مجرم را تعقيب كند يا مجازات را درباره وى اجرا نمايد يا به بيان ديگر اگر مدت طولانى سپرى شود، عمل متهم به طاق نسيان سپرده مى‏شود و چنانچه بعدا بخواهند اتهام را تعقيب كنند و يا مجازات حكم صادر شده را به موقع اجرا گذارند، موجب تشويش افكار عمومى مى‏شوند.(على‏آبادى، 392)

به عقيده اورتولان «خاطرات انسان با مرور زمان در نظر او ضعيف مى‏شود و بعد از گذشتن مدتهاى طولانى تمام خوبيها و بديها را شخص فراموش مى‏كند. به همين جهت حس انتقام افراد جامعه براى تنبيه مجرم را بعد از گذشتن مدتى از وقوع جرم يا صدور حكم مجازات بايد خاموش و فراموش شده دانست.»(هدايت، 3:42) برخى قاعده مرور زمان بر اساس نسيان را نتيجه قطعى و ضرورى قانون عالم طبيعى دانسته‏اند كه با مرور زمان امور دچار نسيان مى‏گردد.

به نظر گارو انگيزه و مبناى مرور زمان جزائى محققا نفع اجتماعى است؛ زيرا جامعه فقط براى برقرارى نظم و حفظ امنيت عمومى، مجرم را تعقيب مى‏كند، نه از نقطه نظر كيفر. بنابراين اجراى مجازات پس از گذشت مدتى طولانى از تاريخ وقوع جرم يا صدور حكم محكوميت، فايده‏اى ندارد. چون خاطره جرم از ياد رفته و ضرورت مجازات نيز از بين مى‏رود و حق اجراى مجازات ساقط مى‏گردد. از اين رو فراموشى جرمى كه تعقيب نشده يا محكوميتى كه اجرا نشده موجب رهايى مجرم از آثار جرمى كه مرتكب شده مى‏گردد. و در اثر فراموشى جرم، الزام به مجازات، در نتيجه قانونى بودن مجازات از بين مى‏رود.

اين نظريه اگر چه مانند تمام نظريه‏هاى ديگر به علت احتياجات و ملاحظات ابراز گرديده، امّا فرضى است محكم و غير قابل رد، زيرا قانون با توجه به نفع اجتماع آن را بنا نهاده است.(Gatraud, 123)

#### ح: نظريه ايجاد حق مكتسب براى مجرم

برخى بر اين باورند كه گذشت زمان و فاصله ممتد از زمان وقوع جرم تا تاريخ تعقيب يا صدور حكم يا اجراى مجازات حق مكتسبى را براى متهم يا مجرم ايجاد مى‏كند.

اصل ايجاد حق مكتسب براى متهم روشن و بديهى است. زيرا متهم صرفا در محل ايهام وقوع جرم واقع شده است و اين حق را دارد كه در سريع‏ترين وقت ممكن در دادگاه صالحه محاكمه شود.

به بيان ديگر، فور و تراخى از امور عرفى هستند. و همان گونه كه در مورد نخست اگر بر اساس عرف فورا اقدام نكند، حق او ساقط مى‏گردد (مانند حق فسخ نكاح) پس بايد تأخير هم عرفى باشد نه اين كه تا ابد حق تأخير داشته باشد.

در مورد مجرم نيز بر اثر گذشت زمان طولانى، اين حق مكتسب ايجاد مى‏شود. زيرا مجرم نيز، اين حق را دارد كه در مدت معقول مورد مجازات قرار گيرد و از طرفى (دولتها براى حفظ نظام جامعه مسؤوليت و تكاليف بخصوصى را بر عهده دارند و اگر چنانچه مدتها بگذرد و مسؤولين امور قضايى موفق به تعقيب مجازات مجرمين نگردند و جريان امر تا ساليان دراز به همان نحو در حال ركود باقى بماند، در وظايف و مسؤوليت دولت اختلال ايجاد مى‏شود كه ضرر آن به مراتب زيادتر و بيشتر از تعقيب مجرمين و به مجازات رسانيدن آنان بوده و غير قابل جبران است. زيرا منظور غايى اجتماع از تعقيب و تنبيه مجرم برقرارى و اعاده نظم اجتماعى است. كه با عمل بزهكار در هم ريخته شده است. پس از گذشت زمان طولانى علاوه بر عدم اعاده نظم، مجازات مجرم مخالف حقوق مكتسبه اوست.

به نظر مى‏رسد كه اين نظريه براى توجيه فلسفى مرور زمان مناسب است. به بيان ديگر پس از گذشت مدت طولانى از وقوع جرم يا صدور حكم مجازات، در حقيقت با دو حق مواجه هستيم كه يكى حق تعقيب و مجازات و ديگرى حق متهم و مجرم كه بايد در زمان مناسب محاكمه و مجازات شود. با گذشت مرور زمان تعارض بين دو حق پيش مى‏آيد و در صورتى كه صاحب حق در استيفاى خود قصور و تقصير و مسامحه و اهمال كرده باشد يا دستگاه قضايى براى تعقيب و اجراى مجازات كار آمد نباشد. حق تعقيب و حق مجازات ساقط مى‏گردد. اين نظريه براى توجيه مرور زمان مناسب است.

#### ت: نظريه مصالح عمومى و اجتماعى

اگر چه فرضيه‏هاى مختلف ديگرى نيز براى توجيه مرور زمان قائل ارائه است؛ امّا جهت رعايت اختصار به اين نظريه پرداخته و نتيجه‏گيرى نهايى را ارائه مى‏نماييم.

دولتها براى حفظ نظام جامعه مسؤوليت و تكاليف ويژه‏اى بر عهده دارند، و اگر چنانچه پس از گذشت زمانى طولانى موفق به ختم خصومت و مجازات مجرم نشوند، طبعا پرونده‏هاى زياد بدون نتيجه، نظام قضايى كشور را مختل خواهد نمود و عدالت و حقوق جامعه را تضييع خواهد كرد. در عمل نيز اين مدعا به اثبات رسيده كه گاهى پرونده‏هاى به ظاهر در جريان و در واقع راكد، دست و پاى نظام قضايى كشور را بسته و قوه قضاييه را از رسيدگى به مسؤوليتهاى مهمتر باز مى‏دارد. بنابراين اگر تعقيب يا مجازات مجرمى پس از گذشت زمانى طولانى به برقرارى نظم عمومى و اعاده نظم گسيخته شده كمك نكند، بلكه خود موجب بى‏نظمى و توليد موانع در انجام وظائف دولت و مسؤولين و مجريان عدالت گردد، با عنوان جلوگيرى از اختلال نظام و رعايت مصالح برتر، مى‏توان، با قاعده مرور زمان، آن پرونده‏ها را از جريان رسيدگى خارج نمود.

### مرور زمان جرايم حدى در مذاهب اسلامى

قبل از ارائه ديدگاه مذاهب مشهور اسلامى، لازم به ذكر است كه «حق» در حقوق اسلامى دائمى و زوال‏ناپذير است. حتى اگر مدت زمان طولانى از آن بگذرد. امّا از نظر علمى و قضايى ممكن است استيفاء حق محدود و مشروط به شرايطى باشد. به بيان ديگر سوء استفاده از حق و اصرار به ديگران در هنگام استيفاء حق و... از نظر اسلامى پذيرفته نيست. يعنى هر حقى در اسلام با شرايط خاصى قابل استيفاء است. بنابراين مطلق و دائمى بودن حق استيفاء محل اشكال و ترديد است. يكى از ادله اين مدعا قبول مرور زمان و عدم استماع دعوى در امور كيفرى و مدنى در برخى از مذاهب اسلامى مى‏باشد. بنابراين اگر چه حق در مقام ثبوت ممكن است دائمى باشد، ولى در مقام اثبات و استيفاء با شرايط و محدوديتهايى مواجه است كه ممكن است حق واقعى غيرقابل اثبات و استيفاء گردد.

#### الف ـ آراء مذاهب اسلامى

علماء و انديشمندان مذاهب اسلامى درباره اعمال قاعده مرور زمان در حدود اختلاف نظر دارند. با توجه به متون فقهى هر يك از مذاهب (شيعه، مالكى، شافعى، حنفى، حنبلى) مى‏توان، آراء آنان را به چهار گروه ذيل تقسيم نمود:

1ـ برخى معتقدند كه «حد» با مرور زمان ساقط مى‏شود، و تفاوتى ندارد كه دليل اثبات آن شهادت شهود باشد، يا اقرار مرتكب؛ در نتيجه مرور زمان بطور كلى در جرايم حدى جارى است. اين قول ابن ابى ليلى است.(ابن همام، 4، 162)

2ـ در جرايم حدى كه دليل اثبات جرم شهادت باشد، با اعمال قاعده مرور زمان جرم حدى ساقط مى‏شود. ولى در صورتى كه دليل اقرار باشد، مشمول مرور زمان قرار نمى‏گيرد. مگر در جرم شرب خمر كه مرور زمان با شرايطى مطلقا در آن جارى مى‏شود. و اين قول ابوحنيفه و ابويوسف است.(ابوزهره، 81)

3ـ دليل شهادت با اعمال مرور زمان ساقط مى‏شود، ولى اقرار به حد به هيچ عنوان مشمول مرور زمان نمى‏شود. حتى نسبت به جرم شرب خمر، و اين قول محمد از مذهب حنفى است.(3)

4ـ جمهور مسلمانان بر اين اعتقاد و نظرند كه، جرايم مستوجب حد بطور كلى (چه دليل اثبات آن بينه يا اقرار باشد) مشمول مرور زمان نمى‏شود. اين قول را مى‏توان به علماى شيعه (نبراوى، 302) شافعى، مالكى، حنبلى و ظاهرى نسبت داد.(الغامدى، 86)

لازم به ذكر است كه طرفداران اعمال قاعده مرور زمان در جرايم مستوجب حد، معتقدند كه اين حدود بايد تنها جنبه حق اللهى داشته باشد، لكن در حدودى كه جنبه حق‏الناس داشته باشد، مانند حد قذف، آن را مشمول قاعده مرور زمان قرار نمى‏دهند.

اينك پس از نقل آراء و اقوال مختلف ادله هر يك از مذاهب فوق را در پذيرش يا ردّ قاعده مرور زمان مورد بررسى قرار مى‏دهيم.

#### ب ـ ادله آراء و اقوال

#### 1- پذيرش مرور زمان در جرايم حدى

ابن ابى ليلى (از فقهاى مدينه است و معاصر امام صادق عليه‏السلام در مدينه زندگى مى‏كرده است) وى در مقام استدلال مى‏گويد: «مجازاتهاى حدى براى ايجاد انزجار و بازداشتن و ترساندن مجرمين، تشريع شده است و اين اهداف هنگامى تحقق مى‏يابد كه، مجازات بدون فاصله پس از وقوع جرم، اجرا گردد. و تأخير در اجراى مجازات حالت بازدارندگى آن را از بين مى‏برد.

دليل ديگرى كه از سخن ابن ابى ليلى قابل استفاده است اين كه «مجرم پس از گذشت زمان در مظان توبه قرار مى‏گيرد؛ يعنى احتمال قوى دارد كه از عمل خود نادم و به پيشگاه الهى توبه كرده و اين كه در نزد قاضى اقرار مى‏كند در حقيقت اين اعتراف، نشانه توبه و بازگشت اوست و براى پاك نمودن خود اقدام به اقرار مى‏نمايد.»(آخوندى، 246)

همان گونه كه روشن است، ابن ابى ليلى در استدلال فوق به علت و فلسفه و هدف و نقش، از اجراى مجازات توجه نموده است كه در حقيقت اجراى مجازات حدى براى، پاك كردن مجرم و ايجاد بازدارندگى براى ديگران است و با گذشت زمان طولانى اهداف مذكور با مجازات تأمين نمى‏گردد. زيرا اولاً، اجراى مجازات، بازدارندگى لازم را نخواهد داشت و ثانيا، احتمال بسيار زياد دارد كه مجرم در دوران سپرى شده توبه كرده باشد، و در حقيقت اقرار نشانه توبه و تحول درونى وى است.

#### 2- پذيرش مرور زمان در حدود اثبات شده با شهادت نه با اقرار

در مذهب حنفى براى اعمال مرور زمان در جرايم حدى كه با شهادت ثابت مى‏شود و عدم جريان مرور زمان در جرايم حدى كه با اقرار ثابت مى‏شود ادله‏اى آورده شده است كه براى رعايت سهولت و اختصار، اين ادله را به شيوه ذيل بطور منظم ارائه مى‏نماييم:

#### دليل اول ـ ادله نقلى

1ـ از قول رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نقل شده، كه فرمودند: «شهادت دشمن و مظنون و متهم پذيرفته نيست.» (سرخسى، 139) و اداء شهادت پس از مدتى طولانى، شهود را در معرض اتهام قرار مى‏دهد.

2ـ حنفى‏ها از قول خليفه دوم نقل مى‏كنند كه «هر شاهدى بر حدى شهادت بدهد لكن شهادت وى در زمان وقوع جرم نباشد. شهادت بر ضغن است و شهادت ضغن پذيرفته نيست.»

ضغن در لغت به معناى كينه توزى شديد، دشمنى و بغض آمده است.(ابن منظور، 8:68)

3ـ از خليفه دوم رواياتى مشابه (الغامدى، 584) روايت فوق بيان شده است مثل اين كه: «هر كس شاهد جرمى بوده و هنگام مشاهده بر آن شهادت ندهد، شهادت وى، شهادت بر ضغن است».(هندى، 7:21)

4ـ پرسش و پاسخى است كه درباره حارث بن زيد نقل شده است كه على عليه‏السلام به عامل خودش در بصره اين گونه مرقوم فرمودند: «همانا حارث بن زيد از محاربين و قطاع الطريق بوده، ولى اين جرم را ترك كرده، پس شما بجز خير و نيكى برخوردى با وى نداشته باشيد».(بهسنى، 387)

#### دليل دوم: اجماع

ابوحنيفه و ابويوسف بر سقوط حدى كه شهادت، دليل اثباتى آن باشد (بر اثر مرور زمان) ادعاى اجماع مسلمانان را نموده‏اند؛ زيرا معتقدند هنگامى كه خليفه دوم روايات مربوط به مرور زمان را بيان مى‏كرد. مسلمانان كه عده‏اى از صحابه رسول ا... صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بودند و سخنان خليفه را مى‏شنيدند، ولى كسى سخن خليفه را انكار ننمود. بنابراين معلوم مى‏شود كه مسلمانان ديگر هم، اين حكم را قبول داشته‏اند. پس مسأله اجماعى است.(كاسانى، 7:68)

#### دليل سوم: استدلال عقلى

ابوحنيفه و ابويوسف معتقدند كه شاهد پس از مشاهده صحنه جرمِ مستوجب حد، بين دو واجب فورى مخير است، و هر كدام را اختيار نمايد بايد براى خداوند تبارك و تعالى، طبق آن عمل كند.

اولين واجب، اداء شهادت بر جرم حدى است. زيرا خداوند در قرآن مى‏فرمايد. «شهادت را براى خدا اقامه كنيد»(سوره طلاق، آيه 2) و اينك شاهد با اداء شهادت امكان اقامه حدود الهى را در زمين فراهم مى‏نمايد و از اين طريق در قطع ريشه فساد و برقرارى نظم و امنيت در جامعه و ساختن اجتماعى بر اساس پاكى و فضيلت، كمك و يارى مى‏دهد پس بر شاهد واجب است كه براى تأمين اهداف و مصالح فوق فورا اقامه شهادت نمايد.

واجب دوم، بر شاهد جرم مستوجب حد، اين است كه، عمل زشت و قبيح مسلمانى را بپوشاند؛ زيرا پيامبر گرامى اسلام فرمودند «كسى كه جرم برادر مسلمانى را بپوشاند خداوند زشتى او را در قيامت خواهد پوشاند.» و با شهادت بر جرم عمل فاحشه مكشوف و در زمين گسترانيده مى‏شود.

با توجه به دو واجب فورى مذكور، بر شاهد، فرض است كه بين دو واجب مقايسه كند كه، كدام يك داراى منفعت و مصلحت برتر است، آيا پوشاندن عمل قبيح به خاطر اين كه مرتكب رسوا نشود و منزلت رفيع اجتماعى وى از بين نرود و فحشاء منتشر نگردد و... برتر است؟! يا اين كه اقامه شهادت و اعلام جرم برتر است؟ زيرا مجرم با اين شيوه زندگى، در زمين موجب فساد مى‏شود و با قبول مرور زمان از چنگال عدالت مى‏گريزد و بر عمل خود متجرى مى‏گردد و در نهايت حيات و مصالح اجتماعى را در معرض خطر و زوال قرار مى‏دهد!

در اين جا اگر واجب دوم را انتخاب نمايد، طبعا اقامه شهادت نخواهد كرد؛ ولى اگر واجب اول را انتخاب كند به مقتضاى فوريت واجب بايد فورا اقامه شهادت نمايد.

بنابراين اگر شاهد، براى مدتى طولانى و بدون هيچ عذر و مانعى شهادت را اقامه ننمود، و پس از گذشت زمان خواست شهادت دهد، طبعا اين پرسش پيش مى‏آيد كه چرا در اين مدت با توجه به وجود قدرت و عدم مانع و با توجه به فوريت واجب، سكوت كرده و اقامه شهادت نكرده است؟

مذهب حنفى پاسخ اين پرسش را اين گونه مى‏دهد كه، پس از مرور زمان وعدم اداء شهادت در زمان مناسب، احتمال قوى دارد كه انگيزه شاهد براى اداى شهادت، دشمنى و كينه ورزى است كه شاهد با مشهود عليه پيدا كرده است و الاّ مى‏بايست فورا پس از مشاهده شهادت مى‏داد. بنابراين شاهد در موضع تهمت قرار مى‏گيرد. و اين شبهه باعث مى‏شود كه مجازات حد بر اثر مرور زمان اجراء نشود.

علاوه بر اين در روايت متعددى آمده است كه، شهادت شاهد متهم پذيرفته نيست. بر اساس استدلال فوق مقدمات تشكيل يك قياس منطقى فراهم مى‏گردد. آن هم قياس شكل اول كه اگر مواد آن صحيح باشد بطور طبيعى نتيجه بخش خواهد بود كه عبارت است از:

مقدمه اول: مرور زمان و عدم اداء شهادت، شاهد را در معرض تهمت و عداوت قرار مى‏دهد.

مقدمه دوم: هر شاهدى كه در معرض تهمت و عداوت قرار گيرد شهادتش مسموع نيست.

نتيجه: بنابراين مرور زمان موجب عدم قبول شهادت در جرايم حدى مى‏شود.

البته اين استدلال را ما با مطالعه كتابهاى متعدد به اين شكل بيان نموديم.

دليل حنفى‏ها بر عدم تأثير مرور زمان در جرايم حدى ـ كه، دليل اثبات آن اقرار است مگر در شرب خمر ـ اين است كه، در اقرار به حد شبهه متهم بودن يا شبهه عداوت وجود ندارد. زيرا مقر عليه خودش اقرار مى‏كند و كسى كه از خودش خبر مى‏دهد، در موضع اتهام قرار نمى‏گيرد. بخصوص انسان عاقلى كه به مجازات بسيار شديدى اقرار كند (در حدود معمولاً مجازاتها شديدند) بنابراين در اقرار به حد، شبهه تهمت وجود ندارد.

ولى در جرم شرب خمر مرور زمان بطور مطلق و كامل موجب سقوط حد مى‏شود و تفاوتى ندارد كه دليل اثبات جرم شرب خمر شهادت شهود باشد يا اقرار مجرم؛ زيرا جرم شرب خمر تا زمانى قابل اجراست كه يا مجرم در حالت مستى و سكر باشد و يا بوى شراب از دهان مجرم استشمام گردد. و در غير اين صورت مطلقا با گذشت زمانى كه سكر يا بوى شراب زائل گردد، حد ساقط مى‏گردد.

استدلال ديگر ابوحنيفه و ابويوسف در مجازات شرب خمر عبارت است از: «مجازات شرب خمر در قرآن و سنت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مورد تنصيص قرار نگرفته است؛ بلكه مجازات شرب خمر بوسيله اجماع اصحاب رسول اللّه‏ صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ثابت شده است و اجماع صحابه بدون موافقت عبداللّه‏ بن مسعود، صحابى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله منعقد نمى‏شود و از عبداللّه‏ بن مسعود نسبت به جايى كه بوى شراب زائل شده باشد فتوايى ملاحظه نشده است. نقل شده كه مردى پسر برادر خود را نزد عبداللّه‏ بن مسعود آورد و او اقرار به شرب خمر نمود. عبداللّه‏ به او گفت: «سرپرست بدى براى پسر برادرت بودى؛ زيرا او را در كودكى تربيت نكردى و در بلوغ گناه او را مستور نداشتى. سپس گفت پسرك را آزمايش كنيد اگر بوى شراب را ملاحظه كرديد او را جلد كنيد.» ولى نسبت به جايى كه بوى شراب از بين رفته از عبداللّه‏ حكمى يافت نشده است. پس اجماع در اين صورت وجود ندارد. و جرم شرب خمر بطور مطلق با زوال بو و مستى مشمول مرور زمان مى‏گردد.

البته حنفى‏ها استدلالهاى ديگرى درباره اعمال يا عدم اعمال مرور زمان در حدود دارند كه به دليل رعايت اختصار به همين اندازه بسنده مى‏گردد.

#### بررسى و نقد ادله حنفى

در اين جا نخست ادله ارائه شده از سوى حنفى‏ها را مورد بررسى قرار مى‏دهيم. حنفى‏ها سه دليل براى ادعاى خويش ارائه نموده‏اند كه به نظر نگارنده هيچ يك از ادله آنان صلاحيت اثبات ادعاى آنان را ندارد زيرا:

اولاً، يكى از ادله آنها دليل نقلى بود و در جاى خود اثبات شده كه دليل نقلى زمانى معتبر و قابل استناد است كه حاكى از قول معصوم باشد و سلسله راويان حديث به گونه‏اى باشد كه بتوان حكم را به خدا و دين منتسب نمود. در ميان ادله نقلى حنفى‏ها دو حديث را مى‏توان به معصوم عليه‏السلام منتسب نمود كه عبارتند از: حديث نقل شده از قول پيامبر گرامى اسلام صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و حديث منقول از على عليه‏السلام اما با دقت در متن اين دو حديث روشن مى‏شود كه دلالت اين دو حديث ربطى به مرور زمان ندارد؛ بلكه معناى حديث رسول اللّه‏ صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مربوط به شاهد متهم است و ممكن است شاهد بدون گذشت زمان هم متهم باشد و يا اين كه حتى با گذشت زمان، ممكن است شاهد به دليل وجود عدالت در موضع اتهام قرار نگيرد. پس اين حديث دلالتى بر مرور زمان در حدود ندارد؛ امّا حديثى كه از اميرالمومنين على عليه‏السلام نقل شده نيز دلالتى بر مرور زمان ندارد؛ بلكه مورد حديث جائى است كه حارث بن زيد توبه كرده است. زيرا در پرسش پرسش كننده آمده است كه حارث جرم را ترك و توبه كرده است.

امّا احاديثى كه از قول غير معصوم نقل شده است، مانند احاديثى كه از قول خليفه دوم نقل شده است، اولاً، به نظر ما قابليت استناد ندارد؛ زيرا حديث معصوم نيست و ثانيا حتى از نظر عامه نيز اين احاديث قابل استناد نمى‏باشد. زيرا از ديدگاه علماى عامه اين حديث به دليل ارسال، ضعيف و غير قابل استناد است و از اين رو در كتابهاى عامه درباره اين حديث چنين آمده است: «و ان المروى عن عمر من قوله: ايما شهود شهدوا بحد لم يشهدوا بحضرته فانما هم شهود ضغن - رواه الحسن مرسلاً و مراسيل الحسن ليست بالقويه».(مالك، 16:86)

بنابراين برخى از اين احاديث اصلاً قابل استناد نمى‏باشد و برخى نيز اگر قابل استناد باشد به محل بحث ارتباط چندانى ندارد. زيرا آنچه در قبول شهادت شاهد معتبر است تحقق شرائط معتبر در شهود است. پس اگر شرائط، موجود باشد، گذشت زمان در پذيرش شهادت شهود اثرى نخواهد داشت.

امّا اجماعى كه بر مرور زمان ادعا شده نيز صحيح نيست؛ زيرا اجماعى قابل قبول است كه، اولاً معصوم عليه‏السلام در مجمعين باشد و ثانيا اجماع مدركى نباشد. در حالى كه در اين جا اولاً، معصومى با اين قول موافقت نكرده است، بلكه اين اجماع در حقيقت مخالف ادله متقن كتاب اللّه‏ و قواعد ديگر استنباط است، و ثانيا اجماع مدركى است كه در جاى خود دليل عدم حجيت آن به اثبات رسيده است. البته اگر مدرك را قبول داشته باشيم.

امّا دليل عقلى حنفى‏ها، اگر چه شكل قياس، از قبيل شكل اول منطقى است و شكل آن قابل مناقشه و ايراد نيست. زيرا بطور طبيعى قياس شكل اول نتيجه بخش است اما مواد قياس قابل قبول نيست زيرا:

اصولاً در اسلام حكمى را مى‏توان قبول نمود كه يا بر اساس ادله علم آور باشد يا اين كه اگر ظنى است پشتوانه علمى داشته باشد كه اصطلاحا به آن ظن معتبر يا ظن خاص گفته مى‏شود. دليل علمى، مانند اين كه به استناد قرآن و سنت و عقل و اجماع، قتل نفس حرام و جرم است. دليل ظنى مثل حجيت خبر واحد. اگر چه خبر واحد علم آور نيست، ولى به پشتوانه عدالت و طبق ادله حجيت خبر واحد قابل استناد مى‏شود.

در حالى كه مقدمه اول قياس مذهب حنفى، امرى ظنى است. و دليلى بر اعتبار ندارد بلكه قرآن مى‏فرمايد: «ان الظن لا يغنى من الحق شيئا»(يونس، آيه 36) مگر ظنى كه به دليل خاص از اين عموم خارج شده باشد. پس مقدمه اول قياس حنفى‏ها ناتمام است؛ زيرا ما علم و يقين نداريم كه هر شاهدى با گذشت زمان در معرض اتهام قرار مى‏گيرد.

#### 3- سقوط حد با مرور زمان در صورت اثبات با شهادت و عدم سقوط در صورت اقرار

يعنى استدلال محمد، بر سقوط حد با مرور زمان، در جايى كه دليل اثبات، شهادت باشد و عدم تأثير مرور زمان در حدود در جايى كه دليل آن اقرار باشد، حتى اگر اقرار به شرب خمر باشد.

همان گونه كه ملاحظه مى‏شود، اختلاف قول محمد با ابويوسف و ابوحنيفه، فقط در اقرار بر جرم شرب خمر است. بنابراين استدلال محمد در بقيه حدود، همان است كه در قول پيشين مورد بررسى قرار گرفت و محمد در رد نظر ابوحنيفه و ابويوسف چنين استدلال مى‏كند:

اولاً: بوئى كه استشمام مى‏شود ممكن است بوئى مشابه از غير شرب خمر باشد. بنابراين استشمام بو را، بدليل اشتباه با بوهاى ديگر نمى‏توان، ملاك مرور زمان يا عدم آن قرار داد.

ثانيا: به قضيه عبداللّه‏ بن مسعود نمى‏توان استدلال نمود، زيرا ممكن است علت مناط حكم قرار گرفتن بوى شراب در سخن عبداللّه‏ بن مسعود، فقدان دليل معتبر ديگرى بوده است. پس بو را نمى‏توان بطور مطلق ملاك حكم قرار داد.

ثالثا: برخى از علما گفته‏اند در حدود اگر كسى اقرار كرد، كسى نمى‏تواند حد را جارى نكند. پس سخن ابن مسعود از حيث دلالت و معنا نيز محل اشكال و شبهه است.(نجفى، 41:306)

#### 4ـ عدم پذيرش مرور زمان در حدود

آنچه كه از مطالعه كتابهاى مذاهب مالكى، حنبلى، شافعى، بدست مى‏آيد، به ترتيب ذيل قابل ارائه مى‏باشد. اين مذاهب در عدم جريان مرور زمان در حدود، توافق دارند و در ردّ مرور زمان در حدود استدلال حنفى‏ها و ديگران را به ادله‏اى كه خواهد آمد غير قابل قبول مى‏دانند.

1ـ شافعى در نفى استدلال حنفى‏ها مى‏گويد: «اساس قبول شهادت شهود عدالت شهود است و عدالت امرى ثابت و واقعى است كه اثر آن با شبهه تهمت از بين نمى‏رود مگر امر مادى و واقعى ثابت ديگرى، بى عدالتى را اثبات نمايد. و تأخير و مرور زمان، قدرت ندارد كه عدالت را از بين ببرد. پس گذشت زمان به تنهايى اثرى در زوال عدالت كه مسأله واقعى است ندارد.(ابوزهره، 81)

2ـ استدلال ديگر شافعى و مالك در رد قول حنفى اين است، قياس شما كامل نيست زيرا اگر تأخير در اداء شهادت موجب مرور زمان شود، نبايد تفاوتى بين شهادت در حقوق‏اللّه‏ و حقوق الناس قائل شويم؛ در حالى كه حنفى‏ها معتقدند كه در حقوق الناس تقادم اثرى ندارد. پس معلوم مى‏شود كه مرور زمان اثرى در سقوط شهادت ندارد.(همان)

#### ج ـ مرور زمان در جرايم مستوجب حد از ديدگاه فقه اماميه

در كتابهاى فقهى شيعه، تقادم و مرور زمان فقط در جرم زنا مورد توجه فقهاى عظام قرار گرفته و بطور اتفاقى و اجماعى تقادم و مرور زمان را مضر و قادح در استماع دعوى كيفر حدى نمى‏دانند. قبل از ارائه نظريه نهايى به عبارت برخى از كتابهاى فقهاى شيعه در اين زمينه اشاره مى‏شود.

شيخ طوسى فقيه نامور شيعه در كتاب خلاف چنين مى‏فرمايد: «اگر چهار نفر به زنايى شهادت دهند قبول مى‏شود؛ چه زنا جديد باشد يا قديم؛ و به همين قول شافعى فتوا داده است؛ امّا ابوحنيفه و اصحابش گفته‏اند اگر شهود به زناى قديم شهادت بدهند، شهادت آنها پذيرفته نمى‏شود و ابويوسف گفته، تلاش كرديم كه ابوحنيفه زمان تقادم زنا را مشخص كند؛ ولى خوددارى نمود. و حسن بن زياد و محمد از ابوحنيفه حكايت كرده‏اند كه وقتى از زمان زنا يك سال گذشت، ديگر شهادت را قبول نمى‏كرد و ابويوسف و محمد گفته‏اند، اگر بعد از دو ماه از هنگام مشاهده، شهادت بدهد مسموع نيست و امّا دليل ما بر قول خودمان اين است كه ادله زنا، تفاوتى بين فور و تراخى قائل نشده‏اند.»(طوسى، 3:45) همچنين شيخ طوسى در كتاب مبسوط بر اين عقيده است.(طوسى، 8:13)

فاضل هندى در كتاب كشف اللثام در اين باره مى‏گويد: «مرور زمان در قبول شهادت بر زنا، ضررى نمى‏رساند، تا زمانى كه توبه زانى آشكار نشده باشد. به دليل بقاء حد و عمومات، بر خلاف ابى حنيفه. در بعضى از اخبار ما روايت شده است كه اگر شهود بعد از شش ماه شهادت دهند پذيرفته نمى‏شود.»(هندى، 2:374)

در كتاب جواهر الكلام آمده است: «مرور زمان زنا در شهادت بر آن ضررى نمى‏رساند و موجب حد مى‏گردد. دليل آن اطلاق ادله مى‏باشد. در بعضى از اخبار آمده است كه اگر بيش از شش ماه از زنا بگذرد شهادت پذيرفته نمى‏شود. به اين روايت عمل نمى‏شود، زيرا از تقييد ادله حدود قاصر است و موافق عامّه مى‏باشد. پس بر محل ظهور توبه حمل مى‏شود.»(هندى، 7:21)

مرحوم آية‏اللّه‏ گلپايگانى در اين باره مى‏گويد: «محقق صاحب شرايع مرور زمان را در شهادت برزنا مضر نمى‏داند و در بعضى از اخبار آمده كه اگر بيش از شش ماه از زمان زنا بگذرد شهادت در آن مسموع نمى‏شود. به عقيده ما در اثبات زنا، بين شهادت بر زنايى كه در زمان نزديك اتفاق افتاده با زنايى كه در قديم اتفاق افتاده فرقى نيست و روايت مذكور را در ميان روايات نيافتم.(9:232)

البته كتابهاى ديگرى از فقهاى شيعه متعرض اين مسأله شده‏اند كه براى رعايت اختصار به همين ميزان بسنده مى‏كنيم.

با ملاحظه آراء فقهاى شيعه به اين نتيجه مى‏رسيم كه امكان اعمال مرور زمان در حدود را نفى كرده‏اند. پرسشى كه در اين جا ممكن است مطرح شود. اين است كه دليل فقهاى در انكار جريان مرور زمان، در جرايم مستوجب حد چيست؟

در پاسخ به پرسش فوق ادله ارائه شده از سوى فقهاى شيعه را مى‏توان به شيوه ذيل ارائه نمود بنابراين ادله حدود عدم پذيرش مرور زمان در جرايم حدى عبارتند از:

1- عموم ادله حدود؛

2- اطلاق ادله؛

3- عدم تخصيص حد، به زمان قريب، گرچه عدم تخصيص از لوازم قبول عموم و اطلاق ادله حدود است.

4- عدم تفاوت بين فور و تراخى، در اجراى حد؛

5- استصحاب

به عنوان نمونه مرحوم علامه در كتاب تحرير در عدم پذيرش مرور زمان در زنا چنين استدلال مى‏كند. «مرور زمان زنا ضررى به شهادت نمى‏رساند، پس اگر شهادت به زناى قديم داده شود، حد واجب مى‏شود و همچنين است اقرار به زناى قديم.»

مقدس اردبيلى پس از بيان مسأله در شرح كلام علامه دليل مى‏آورد كه علت جريان حد حتى با مرور زمان، عموم ادله و عدم مخصص اجراى حد به زمان قريب، و استصحاب است و مرحوم صاحب جواهر نيز در مقام استدلال به اصالة الاطلاق و اصل بقاء حد با مرور زمان استدلال مى‏نمايد.

### تحليل و نتيجه‏گيرى

براى جريان هر حكمى بايد دو امر اثبات شود كه عبارتند از:

1- وجود مقتضى و علت حكم،

2- عدم مانع،

منظور از امر اول اين است كه بايد مقتضى جريان حكم موجود باشد. پس اگر زمانى مقتضى حكمى پايان پذيرد آن حكم قابل اجرا نخواهد بود؛ مانند اين كه حكمى براى زمان خاصى يا براى موضوع و يا مكان خاصى وضع شده باشد كه پس از انقضاى زمان يا تغيير موضوع و يا مكان طبعا مقتضى حكم نيز پايان يافته و عمل به حكم، به دليل عدم اقتضا ممكن نيست. از اين حيث ميزان اقتضاى احكام متفاوت است. برخى از احكام اقتضاى ابدى دارند و برخى از احكام مقتضى محدود دارند.

امر دومى كه براى اجراى هر حكمى لازم است، اين كه با مانع مواجه نباشد كه اصطلاحا عدم المانع ناميده مى‏شود. بنابراين اگر در حكمى مقتضى موجود باشد، ولى مانعى از قبيل تقييد يا تخصيص يا مرور زمان و... پيش آيد با اين كه مقتضى موجود است مانع جلوى جريان حكم را مى‏گيرد. به عنوان مثال ممكن است حكمى داراى اقتضاى دائمى باشد ولى مانعى از موانع جلوى اجراى حكم را نسبت به زمانى يا مكانى بگيرد.

با توجه به ادله شرعى مقتضى جريان حكم و مجازات حدى موجود است، و دليل آن اطلاق و عموم ادله جرايم حدى مى‏باشد. به عنوان مثال در دليل جرم زنا «الزانيه و الزانى فاجلدوا...»(نور، 2) و يا دليل جرم سرقت «السارق و السارقه فاقطعوا...» (مائده، 38) و يا دليل جرم محاربه «الذين يحاربون اللّه‏ و رسوله... ان يقتلوا...»(مائده، 33) و دليل بقيه جرايم حدى به لحاظ عموم واطلاق ادله مربوطه، اقتضاى بقاء دائمى دارند. يعنى در اين جرايم مقتضى اجرا موجود است، و با توجه به ادله فوق اجراى اين مجازاتها به زمان يا مكان خاصى، محدود نيست؛ بلكه به دليل وجود مقتضى شامل همه مصاديق و افراد جرايم فوق در هر زمان و مكانى مى‏باشد. بنابراين با توجه به عموم و اطلاق ادله جرايم مستوجب حد، مقتضى موجود است و در هر جايى كه اين جرايم با شرايط خود اثبات شوند، بايد مجازات نيز اجرا گردد.

و امّا مساله‏اى كه در اين جا وجود دارد اين است كه آيا با قبول وجود متقضى اجراى مجازاتهاى حدى، مانعى مانند، مرور زمان و غيره متصور است؟

اگر مانع اثبات شود، مقتضى و علت اثر نخواهد كرد. طبيعى است كه موانع يا شرعى است و يا عقلى. امّا بديهى است كه موانع شرعى به لحاظ مرور زمان منتفى است؛ زيرا در هيچ يك از آيات قرآن و روايات معتبر، مانعى بر اجراى حدود بر اثر مرور زمان مشاهده نشده است و ادله حدود مقيد به فوريت و يا تراخى نيست و دليلى شرعى وجود ندارد كه حدود را فقط به جرايم حدى تازه اتفاق افتاده منحصر نمايد.

بنابراين تنها مانع احتمالى، مانع عقلى است كه مذهب حنفى آن را ادعا نموده است حال بايد ببينيم كه آيا مانع مذكور مى‏تواند مانع اجراى حدود براثر مرور زمان شود.

همانگونه كه در لابلاى كلمات فقهاى شيعه آمده است، يكى از ادله نفى مرور زمان در حدود، استصحاب است. قاعده استصحاب كه در اصول از آن بحث شده يك قاعده عقلى و فطرى است و بيان معصومين عليهماالسلام در اين باره تأييد و ارشاد عقل است. بطور فطرى در جايى كه يقين و علم به وجود چيزى داشته باشيم و بعدا به دليل سپرى شدن زمان يا حدوث تغييراتى ديگر حالتى پيدا شود كه شك در امر متيقن حاصل شود، نقلاً و عقلاً حكم قطعى و علمى سابق با شك و ترديد لاحق نقض نمى‏شود. بلكه مانع مشكوك و احتمالى با قاعده استحصاب كنار گذاشته مى‏شود. در بحث ما نيز يقينى و قطعى است كه مجازاتهاى حدى، مقتضى را دارند ولى پس از گذشت مدت زمانى، شبهه و ظن حاصل مى‏شود كه آيا حد متقادم قابل اثبات و اجراست؟ در اين جا مانع احتمالى با استصحاب نفى مى‏شود.

بنابراين نتيجه مى‏گيريم كه با توجه به ادله مذكور در جرايم مستوجب حد مقتضى اجراى حد موجود است و از طرفى با گذشت زمان مانع احتمالى و مظنون يعنى مرور زمان با قاعده استصحاب منتفى است. پس مرور زمان از نظر شرعى در حدود قابل اجرا نيست.

### مرور زمان در تعزيرات

در فقه عامه اين بحث مطرح شده است. بعضى با آن مخالفت و مرور زمان را بطور كلى در جرايم تعزيرى بى‏اثر مى‏دانند.(ابوزهره، 81) لكن اكثر عامه مرور زمان در تعزيرات را پذيرفته‏اند و در مقام ردّ نظريه مخالفين گفته‏اند: «اين قول علاوه بر آن كه دليلى ندارد، مخالف سيره شارع اسلامى نيز هست. زيرا همانطورى كه ولى امر حق عفو در جرم تعزيرى و مجازات آن را دارد حق قبول مرور زمان را نيز داراست.»(عامر، 445)

تا جايى كه، تفحص كرديم در فقه شيعه اين موضوع صريحا سابقه‏اى ندارد. ممكن است علت آن عدم ابتلاء فقهاى شيعه نسبت به اين موضوع باشد. بنابراين، مسأله را با توجه به كليات موجود در متون اسلامى مورد بررسى قرار مى‏دهيم. بديهى است به دليل عدم سابقه اين بحث، سخن از اجماع در اين موضوع محلى ندارد.پس موضوع را در ادله ديگر بايد مورد كاوش قرار داد.

#### الف: قرآن

برخى از متأخرين نا آشنا با فقه و قرآن آيه «و كايّن من آيه فى السموات و الارض يمرون عليها و هم عنها معرضون»(يوسف، آيه 105) را به دليل كلمه «يمروّن» ناظر به مرور زمان در قرآن دانسته‏اند [13و14]. ولى با توجه به معناى آيه، اين ادعا كاملاً بى اساس است. در عين حال ممكن است برخى از آيات قرآن را مؤيدى بر ادله مرور زمان تعزيرى قرار داد، زيرا مرور زمان، نوعى از رحمت و مغفرت و تخفيف (نساء، آيه 28) است و در قرآن بطور مكرر بر اصول فوق تأكيد شده است. البته اين قاعده در حدود قابل اعمال نيست. بعلاوه قرآن كريم پيرامون گناهان صغيره و جرايم كوچك بيانى دارد كه مى‏توان مرور زمان تعزيرى را يكى از افراد و مصاديق آن بيان كلى بر شمرد.

خداوند تبارك و تعالى در قرآن مى‏فرمايد «ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلكم مدخلاً كريما» اگر از گناهان كبيره‏اى كه از آنها نهى شده‏ايد، اجتناب كنيد، ما از گناهان ديگر شما صرف نظر مى‏كنيم آنها را پوشانده و از بين مى‏بريم و به منزلگاهى گرامى داخلتان مى‏سازيم.(نساء، آيه 31)

كلمه «نكفّر» در آيه فوق، از كفر به معناى مستور نمودن و فرا پوشيدن (تفليسى، 250) مشتق شده است و كفّاره را به اين دليل كفّاره مى‏گويند كه گناه را به بهترين وجه مى‏پوشاند(قريشى، 6) پس مراد از نكفّر پوشاندن و از بين بردن آثار گناهان است.(شعرانى، 139)

با توجه به معناى آيه فوق مى‏توان گفت كه در غير گناهان كبيره، مرور زمان كه نوعى از تكفير و پوشاندن و از بين بردن آثار جرايم است ،مبناى قرآنى دارد.

در آيه ديگرى كه مويد برداشت فوق است، چنين آمده است: «ولله ما فى السموات و ما فى الارض ليجزى الذين اساؤُا بما عملوا و يجزى الذين احسنوا بالحسنى. الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش الّا اللمم ان ربك واسع المغفره...» «خداوند بدكاران را به كيفر مى‏رساند و نيكوكاران را پاداش نيكو مى‏دهد. آنان كه از گناهان بزرگ و اعمال بسيار زشت دورى كنند مگر گناه صغيره‏اى از آنها سر زند كه مغفرت خداوند بسيار وسيع است.»(نجم، آيه 31و32)

كلمه «لمم» كه در آيه فوق به كار رفته به جرايم صغيره يعنى مجازاتهاى تعزيرى قابل حمل است و لمم گناه صغيره‏اى است كه براى مدتى ترك شده باشد. گرچه براى لمم معانى ديگرى نيز بيان شده است.(شفايى، 212) از آيه فوق با توجه به معناى لمم ممكن است احتمال دهيم كه اگر كسى گناهان كبيره را مرتكب نشود و گناهان و جرايم او از قبيل لمم باشد، عدم مجازات آن به دليل قبول مرور زمان اشكالى ندارد.

در تفسير آيه فوق رواياتى از امام صادق عليه‏السلام در اصول كافى نقل شده كه مى‏توان آن را حمل بر قاعده مرور زمان در مجازاتهاى تعزيرى نمود.

على ابن ابراهيم عن محمد بن عيسى، عن يونس عن اسحاق ابن عمار قال قال ابو عبداللّه‏ عليه‏السلام ما من مؤمن الاوله ذنب يهجره زمانا ثم يلّم به و ذلك قول اللّه‏ عزوجل «الاّ اللّمم»....(كلينى، 2:442)

عن ابن ابراهيم عن حمد بن عيسى عن اسحاق ابن عمار عن ابى عبداللّه‏ عليه‏السلام قال ما من ذنب الا و قد طبع عليه عبد مومن يهجره الزمان ثم يلم به و هو قول اللّه‏ عزوجل «الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش الا اللمم...».(همان)

معناى روايات اين است كه اگر مومنى جرمى را براى مدتى ترك كند آن جرم از مصاديق آيه شريفه فوق خواهد بود و مشمول مرور زمان خواهد شد. اين برداشت از كلمه «يهجره زمانا» كه در دو روايت آمده قابل استنباط است.

#### ب: روايات

دليل ديگرى كه مى‏توان بر پذيرش مرور زمان در مجازاتهاى تعزيرى اقامه نمود. ماهيت تعزير است. زيرا در تمام فرق مسلمانان اتفاق نظر وجود دارد كه تعزيرات موكول به نظر ولى امر و حاكم و امام است. در اين باره، شيخ طوسى در مبسوط مى‏گويد: «تعزير به تشخيص امام واگذار شده است و اجراى آن بر وى واجب نيست. اگر تعزير را مصلحت دانست انجام مى‏دهد؛ اگر ترك را تشخيص داد ترك مى‏كند.» و در كتاب خلاف مى‏گويد: «تعزير به امام واگذار شده است و در اين مسأله خلافى بين فقها نيست و دليل ما شيعه ظاهر روايات است.» و آيه اللّه‏ صافى مى‏گويد: «در چيزهايى كه مطالعه كردم مخالفى را با نظر شيخ نيافتم كه امر تعزير به امام مسلمين واگذار شده است؛ يعنى به مصلحتى كه او تشخيص مى‏دهد واگذار شده است كه اين مطلب از روايات به خوبى قابل استنباط است.

از مطالب فوق نتيجه مى‏گيريم كه اگر امام مجازات تعزيرى را مصلحت جامعه نداند، اجراى آن بدون اشكال جايز نمى‏باشد و ديگر اين كه ملاك در تعزير به حسب مصلحتى است كه امام براى مصالح نظام و جلوگيرى از اختلال امور تشخيص مى‏دهد.(صافى، 77)

با توجه به مسأله اجماعى فوق مثالى از امام خمينى نقل مى‏كنيم: در سال 1365 از مشهد گزارش مى‏شود كه تعداد زيادى پرونده در دادسرا وجود دارد. كه زمانى از آن گذشته و شخص شكايت كرده و اين شكايت همان طور مانده است... امام راحل اجازه فرمودند كه اين چنين پرونده هايى قابل رسيدگى نيست و براى دادسراى عمومى مشهد امكان ندارد علاوه بر پرونده‏هاى خودش، اين 14 هزار پرونده هم رسيدگى كند.(موسوى، 161)

بنابراين با توجه به اين كه از ظاهر روايات ما استفاده مى‏شود كه در مجازاتهاى تعزيرى حاكم بر اساس مصالح مى‏تواند، تعزير را جارى كند يا حتى پس از اثبات جرم، مجرم را تعزير نكند و يا بعد از توبه، توبه او را نپذيرد و مى‏تواند بر اساس مصالح جامعه زمانى را براى رسيدگى و مجازات در جرايم تعزيرى معين نمايد. با توجه به ماهيت تعزير چنين امرى قطعا مخالف شرع نخواهد بود.

بعلاوه اگر حاكم در مجازات تعزيرى قبل يا بعد از ثبوت جرم، با توبه يا بدون توبه مى‏تواند، مجازات تعزيرى را جارى نكند. بطريق اولى مى‏تواند پس از گذشت مدتى به دليل جلوگيرى از تراكم پرونده‏ها و منع اختلال نظام قضايى و جلوگيرى از صرف بودجه‏هاى گزاف، جرم تعزيرى را مشمول مرور زمان قرار دهد.

#### ج: عقل و بناى عقلاء

اگر عقل مصلحت مسأله‏اى را درك كند، و ردعى هم از شارع مقدس نرسيده باشد به دليل قاعده ملازمه مى‏توان كشف كردكه از نظر شرع نيز مسأله مورد قبول است. امروز عقل و عقلاء براى جلوگيرى از تراكم پرونده‏ها و عدم اختلال در نظام قضايى و فوائد بسيار زيادى كه مرور زمان براى طرفين دعوى و جامعه دارد، مرور زمان راپذيرفته‏اند و در كشور ما نيز به خاطر همين ضرورت مقنن در پاره‏اى از جرايم ناچار به پذيرش مرور زمان شده است. با مطالعه حقوق كشورهاى جهان در مى‏يابيم كه امروزه مرور زمان حداقل در پاره‏اى از جرايم به صورت اجماع عقلاء و بناى عقلاء پذيرفته شده است و از طرف شارع هم در مجازاتهاى تعزيرى ردعى نداريم. پس بنابراين از باب حكم عقل يا بناى عقلاء مى‏توانيم به مرور زمان در جرايم تعزيرى عمل كنيم. بنابراين اگر پى‏گيرى و تعقيب مسأله كيفرى تا ابد به مصلحت جامعه نباشد و موجب كندى كار قوه قضاييه شود و اشتباهات قضايى را به دليل از بين رفتن ادله افزايش دهد و اثر ارعابى مجازات را در جامعه كم رنگ و بى اثر كند وبيت المال را در طريق غير لازم صرف كند از ديدگاه عقل و عقلاء هيچ اشكالى ندارد كه با عدم منع شارع از اين قاعده استفاده شود كه در جرايم تعزيرى اين گونه است.

### نتيجه‏گيرى

با توجه به مباحث مطرح شده در اين مختصر بايد اذعان داشت كه نظر به ايراداتى كه به استدلالات مذهب حنفى متوجه بود. پذيرش مرور زمان كيفرى در مجازاتهاى حدى مبناى شرعى ندارد؛ بلكه همانگونه كه از ادله مذاهب حنبلى، مالكى، شافعى و شيعه استفاده گرديد عموم ادله و اطلاقات حدود و استصحاب، نافى مرور زمان در حدود مى‏باشد.

و امّا در مجازاتهاى تعزيرى پذيرش مرور زمان با مانع شرعى مواجه نيست. و از اصول كلى فقه اسلامى مى‏توان مشروعيت مرور زمان در مجازاتهاى تعزيرى را مبرهن نمود. زيرا در مجازاتهاى تعزيرى تشخيص مصلحت اجرا يا عدم اجراى مجازات تعزيرى با حاكم است. بنابراين با توجه به ضرورتهاى اجتماعى به نظر مى‏رسد كه پذيرش مرور زمان در تعزيرات تأمين كننده مصالح اجتماعى است.

بنابراين پيشنهاد مى‏شود كه مرور زمان در مجازاتهاى تعزيرى همانند مجازاتهاى بازدارنده مورد توجه و تصويب قانون گذار جمهورى اسلامى ايران قرار گيرد.

#### منابع

#### الف) فارسى

1- الامين، محمدعلى، التقادم المكسب‏للملكيه، انتشارات حلبى، بيروت، 1993.

2- ابن قدامه، ابو محمد عبداللّه‏ بن احمد، المغنى، دارالفكر، بيروت، 1404 ق، ج 10.

3- ابن همام، كمال الدين، فتح القدير، انتشارات الاميريه، ج 4، ص 162.

4- ابى يعلى، محمد بن الحسين، الاحكام السلطانيه، دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، بى تا.

5- ابو زهره، محمد، الجريمه و العقوبه فى الفقه الاسلامى، انتشارات دار الفكر العربى.

6- ابى الفتح الحنفى، مجد الدين، الفصول الخمسه عشر فيما يوجب التعزير و مالا يوجب، بى جا، بى تا.

7- ابن منظور، لسان العرب، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1995، ج 8.

8- آخوندى، محمود، آيين دادرسى كيفرى، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، چ 8، 1376.

9- بهسنى، احمد فتحى، الموسوعه الجنائيه فى الفقه الاسلامى، بى تا، بى جا.

10- پاشا، صالح على، سرگذشت قانون، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1348.

11- تفليسى، ابوالفضل، وجوه قرآن، ترجمه: مهدى محقق، انتشارات بنياد قرآن، تهران، چ 4، 1360.

12- سرمدى، محمود، مجموعه حقوقى، شماره 34، سال 1316.

13- سعيدى، محمد، مرور زمان از لحاظ حقوق كيفرى ايران و فرانسه، پايان نامه كارشناسى ارشد، دانشگاه شهيد بهشتى، 1354.

14- سرخسى، شمس الدين، المبسوط، انتشارات دارالمعرفه، بيروت، 1993، چ 9.

15- شفايى، محسن، اسلام و قانون مرور زمان، انتشارات نقش جهان، تهران، چ 2، 1345.

16- شعرانى، ميرزا ابوالحسن، نثر طوبى، انتشارات كتابفروشى اسلاميه، تهران، چ 2.

17- صافى، گلپايگانى، لطف الله، التعزير، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1363.

18- طوسى، محمد حسن، المبسوط، بى جا، بى تا، ج 8.

19- طوسى، محمد حسن، كتاب الخلاف، ج 3، كتاب الحدود مساله 45.

20- عامر، عبدالعزيز، التعزير فى الشريعه الاسلاميه، انتشارات مصطفى، مصر، چ 3، 1957.

21- على آبادى، عبدالحسين، حقوق جنايى، ج 2.

22- الغامدى، عبدالله، اسباب سقوط العقوبه فى الفقه الاسلامى، جامعه‏ام القرى، مكه مكرمه، 1994.

23- قريشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، ج 6، ذيل ماده (ك-ف-ر).

24- قريب، محمد، فرهنگ لغات قرآن، انتشارات بنياد، تهران، چ 1.

25- كلينى، محمد ابن يعقوب، اصول كافى، انتشارات دارالكتب الاسلاميه، تهران، چ 4، 1365، ج 2.

26- كاسانى، علاءالدين، بدائع الصنائع فى ترتيب الشرايع، انتشارات دارالفكر، بيروت، 1996، ج 7.

27- گلپايگانى، سيد محمدرضا، فقه السيد گلپايگانى: بى تا، بى جا، ج 9.

28- گارو، مطالعات نظرى و عملى حقوق جزا، ترجمه: ضياءالدين نقابت، انتشارات ابن سينا، تهران 1344، ج 27.

29- مالك بن انس، المدونه الكبرى، انتشارات السعاده، قاهره، 1323 ق، ج 16.

30- مرعشى، سيد محمدحسن، ديدگاههاى نو در حقوق كيفرى اسلام، انتشارات ميزان، تهران، ج 2، 1379.

31- موسوى بجنوردى، سيد محمد، ميزگرد مرور زمان، فصلنامه رهنمون، شماره 4 و 5.

32- مهرپور، حسين، مجموعه نظرات شوراى نگهبان، دوره اول از تير ماه 1359 تا تير ماه 1365.

33- نبراوى، نبيل، عبدالصبور، سقوط الحق فى العقاب بين الفقه الاسلامى و التشريع الوضعى، دارالفكر العربى، بيروت 1996.

34- نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام، ج 41.

35- واعظى، ابوالفضل، مرور زمان كيفرى از نظر قوانين جزائى سابق و لاحق، پايان نامه كارشناسى ارشد، دانشگاه شهيد بهشتى تهران، 1354.

36- هدايت، محمد على، آيين دادرسى كيفرى، ج 3.

37- هندى، فاضل، كشف اللثام، ج 2.

38- هندى، حسام الدين، كنز العمال، ج 7.

#### ب) انگليسى

1- Garraud.Droit Penal francais, Tranduction Par.Z.Neghabat IITom.

2- Prins Adolphe: Science penale et droit positif. 1866.

3- Stefaniet levasseur: Precis dolloz droit penale generale procedure Penale TomII. 1968.

4- Vitu Ander themis: Procedure penale 1956

5- Jacques Borreeand Droit Penale.

6- Ander Decoa Droit penall general.

7- Vitu Ander the mis-I bid.

8- Tard G: Philosophy penale quat rieme ed. paris- 1903.

3 ـ وى يكى از معروف‏ترين شاگردان ابوحنيفه بوده و نام كامل او محمد بن حسن بن فرقد شيبانى است.